

تأویل، ابزار عوام‌فریبی در بهائیت

امیرحسین منطقی*

چکیده

ادیان ساختگی برای ادامه حیات خویش، به هر چیزی متمسک می‌شوند تا مشروعیت خود را اثبات نمایند. بهائیت نیز به لحاظ ماهیت خود، خارج از این قاعده نیست؛ بدین منظور دست به دامن «تأویل» می‌شود. این مقاله با رویکرد نظری و روش کتابخانه‌ای، با هدف خلع سلاح این مدعیان، با پس از تعریف واژه تأویل، بررسی ارتباط آن با «تنزیل» و «اقتباس» و همچنین بررسی خود این واژه در قرآن و بیان نمونه‌هایی از تأویلات بهایی، درصدد ابطال این مدعا برآمده است.

کلیدواژه‌ها: باب، بها، تأویل، امی، علم لدنی، قیامت، بهشت و جهنم.

* کارشناس ارشد مبانی نظری اسلام، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی^ع

مقدمه

«خدا» آشنای اندیشه و فطرت انسانی است و کلام او مثل وجودش، دارای حجیت مطلق برای انسانی که وجودش فقر مطلق و عین الربط به خدا است. کلام الهی محکمت و متشابهاتی دارد که جز اهل فن را یارای تبیین کلامش نیست. تاریخ پر از اهل فن‌های دروغینی است که برای رسیدن به مطامع دنیوی خود، از روش‌های ظاهراً دینی استفاده کرده، و مردم را دچار اعوجاج فکری نموده‌اند. تأویل، تفسیر و اقتباس، نمونه‌هایی از این دست به شمار می‌روند. گروهک سیاسی فرقان، منافقین، وهابیت و بهائیت از این نمونه‌اند. برای نمونه، گروه منافقین، واژگان «زیتهن» و «بعولتهن» در آیه مبارکه ۳۱ سوره نور را به ترتیب بر «از ناف تا زانو» و «هم‌سنگران» تفسیر می‌نمودند!^۱ پایه و اساس بهائیت و بقای آن بر همین تأویل‌ها و تفسیرها استوار است. عقاید بهائیت مبتنی بر کلام سران این گروهک بخصوص «بها» می‌باشد و بالتبع و ابتنای کلام وی هم بر تأویلات وی استوار است. از این‌رو، اثبات بطلان تأویلات وی، بالتبع بطلان اعتقادات بهایی را به دنبال دارد. صاحب «فرائد»، ابوالفضل گلپایگانی، ضمن مشخص نمودن محدوده مشروع تأویل، صحت تأویلات را منوط به امی غیرمتعلم بودن تأویل کننده دانسته است که این خود، بحثی در اثبات امی غیرمتالم نبودن سران بهایی می‌طلبد. در بهائیت عقیده بر آن است که، قرآن ظاهر و باطنی دارد. آن کس که ظاهرش را بگیرد و باطن آن را رها کند، جاهل است و بالعکسش عالم.^۲ این مقاله، ابتدا پیرامون معنای لغوی و اصطلاحی تأویل توضیحی ارائه داده، بی‌ربط بودن تأویل در بهائیت را با بیان نمونه‌هایی از تأویل‌های موجود در منابع اصیل بهایی ثابت کرده، شواهدی بر غیر امی بودن سران بهائیت و اکتسابی بودن علم ایشان ارائه داده است. از آنجایی که قوی‌ترین نظریه‌پرداز بهائیت، یعنی میرزا ابوالفضل گلپایگانی، حق تأویل را مختص امی غیر متعلم دانسته و «باب» و «بها» را مصداق آن معرفی کرده است، لازم است امی نبودن و اکتسابی بودن معلومات آنان اثبات گردد. در این مقاله، از سه طریق برای اثبات مدعای فوق استفاده شده است: ارائه اسناد اکتسابی بودن معلومات؛ بررسی تأویلات بهایی؛ بررسی اجمالی کتب بهایی.

چستی تأویل

حاصل کلام یکی از محققان درباره «تأویل» چنین است:

«تأویل» در لغت از «أول» به معنای بازگرداندن می‌آید. این واژه ۱۷ بار در قرآن مجید وارد شده و مقصود از آن، تحقق اموری است که مقدمات آن قبلاً فراهم شده است. مانند فرارسیدن وعده‌های قرآنی ثواب و عقاب،^۳ تعبیر شدن خواب‌ها،^۴ به بار نشستن اقدامات حضرت خضر علیه السلام^۵ و ظهور نتیجه اعمال.^۶ «تأویل» در اصطلاح مفسران عبارت است از: صرف نظر کردن از معنای ظاهری الفاظ مقدس و پیشنهاد معنای تازه‌ای که در اولین برخورد از ظاهر آن الفاظ فهمیده می‌شود.^۷ «تأویل» در برخی متون اسلامی، در مقابل «تنزیل» قرار می‌گیرد. در این متون، «تنزیل» مصادیق دقیق و عینی آیات قرآن کریم و «تأویل» تعمیم آن است.^۸ اصطلاح «تأویل» را عالمان دین با الهام از آیه ۷ سوره آل عمران وضع کرده‌اند. ولی بدیهی است که واژه «تأویل» در این آیه شریفه و سایر آیات قرآن مجید، به این اصطلاح اسلامی متأخر از عصر نزول ربطی ندارد. همچنین می‌توان سخنی را از گوینده‌اش گرفت و آن را در زمینه تازه‌ای به کار برد تا معنای تازه‌ای پیدا کند. این شیوه «اقتباس» نامیده می‌شود و به تأویل ربطی ندارد.^۹

آیه هفتم آل عمران^{۱۰} و تعدادی از روایات دلالت بر تأویل دارند.^{۱۱} در مورد مصداق «الراسخون فی العلم»، برخی مفسران با استناد به روایات عدیده‌ای، مصداق آن را اهل بیت علیهم السلام دانسته‌اند.^{۱۲}

علامه طباطبائی در *المیزان* در مورد تأویل مذکور در آیه ۷ آل عمران پس از بررسی

اقوال مختلف در این زمینه، چنین می‌فرماید:

خواننده عزیز بعد از توجه به اشکالاتی که در اقوال سابق‌الذکر بود، متوجه می‌شود که حق مطلب در تفسیر تأویل این است که بگوییم: تأویل حقیقی است واقعی که بیانات قرآنی چه احکامش، و چه مواعظش، و چه حکمت‌هایش مستند به آن است. چنین حقیقی در باطن تمامی آیات قرآنی هست، چه محکمش و چه متشابهش. و نیز بگوییم که این حقیقت از قبیل مفاهیمی که از الفاظ به ذهن می‌رسد نیست، بلکه امور عینی است که از بلندی مقام ممکن نیست در چهار دیواری شبکه الفاظ قرار گیرد. اگر خدای تعالی آنها را در قالب الفاظ و آیات کلامش درآورده در حقیقت... کلام او به منزله مثل‌هایی است که برای نزدیک کردن ذهن شنونده به مقصد گوینده زده می‌شود، تا مطلب بر حسب فهم شنونده روشن گردد. همچنان‌که خود قرآن فرموده: ما قرآن را که در ام‌الکتاب نزد ما مقامی بلند و فرزانه داشت درخور فهم بشر کردیم و کتابی خواندنی نموده، به زبان عربی درآوردیم. (زخرف: ۴) در آیات دیگر قرآن کریم تصریحات و اشاراتی در این معنا هست. علاوه بر این، طوری که شمرده‌اند در شانزده مورد استعمال شده و در همه موارد در همین معنایی است که ما گفتیم.^{۱۳}

علامه طباطبائی در مورد اینکه چه کسی علم به تأویل دارد، می‌فرماید:

قرآن کریم علم به تأویل را برای غیر خدا ممکن می‌داند. اما خصوص آیه مورد بحث (آل عمران: ۷)، دلالتی بر آن ندارد. لکن انحصار موجود در آیه، منافاتی ندارد با اینکه دلیل دیگری جدای از آیه مورد بحث، دلالت کند بر اینکه خداوند از این علم اختصاصی خودش به دیگران هم داده باشد. همان‌طور که در علم غیب این‌طور است که در آیاتش مختص به خدا معرفی شده،^{۱۴} اما در آیه‌ای دیگر برای غیر خدا هم ثابت است.^{۱۵} ایشان با ذکر آیه شریفه «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقعه: ۷۹) می‌فرمایند:

هیچ شبهه‌ای در این نیست که آیه شریفه ظهور روشنی دارد در اینکه مطهرین از بندگان خدا با قرآنی که در کتاب مکنون و لوح محفوظ است تماس دارند؛ لوحی که محفوظ از تغییرات است و یکی از انحاء تغییر این است که دستخوش دخل و تصرف‌های اذهان بشر گردد، وارد در ذهن‌ها شده از آن صادر گردد و منظور از مس هم همین است. و این نیز معلوم است که این کتاب مکنون همان ام‌الکتاب در آیه ۲۹ رعد و ۴ زخرف است. این مطهرین، مردمی هستند که طهارت بر دل‌های آنان وارد شده و کسی جز خدا این طهارت را به آنان نداده است؛ چون خدا هر جا سخن از این دل‌ها کرده، طهارتش را به خودش نسبت داده است. مانند: آیه تطهیر (احزاب: ۳۳) و آیه ۶ سوره مائده که می‌فرماید: «ولکن یرید لیطهرکم»... نباید نتیجه‌ای را که این بیان دست می‌دهد، اشتباه گرفت؛ چون آن مقداری که با این ثابت می‌شود، همین است که مطهرین، علم به تأویل دارند و لازمه تطهیرشان این است که در علمشان راسخ باشند؛ چون تطهیر دل‌هاشان مستند به خداست و خدا هم هرگز مغلوب هیچ چیزی واقع نمی‌شود. لازمه تطهیرشان این است [که ذکر شد]، نه اینکه بگوییم راسخین در علم، به گردن آیه انداخت ... همچنین آیه شریفه (واقعه: ۷۹)، اثبات نمی‌کند که مطهرون همه تأویل کتاب را می‌دانند و هیچ تأویلی برای آنان مجهول نیست و در هیچ وقت از آن جاهل نیستند، بلکه از این معانی ساکت است. تنها اثبات می‌کند که فی‌الجمله تماسی با کتاب، یعنی با لوح محفوظ دارند، اما چند و چون آن احتیاج به دلیل جداگانه دارد.^{۱۶}

تأویل در بهائیت

علی‌رغم حرام دانستن تأویل در این فرقه، تأویل در این مسلک شایع بوده، اساساً این مسلک بر تأویلات مبتنی است. «بهاء» در کتاب *اقدس* تصریح و تهدید می‌کند که: هر کس که عبارات این کتاب را تأویل کرده و از معنای ظاهری آنها بیرون برد، کلام خدا را

تحریف کرده و در کتاب مبین، از زیانکارترین افراد خواهد بود: «انّ الذی یأولُ ما نُزِّلُ مِنْ سماء الوحی و یخرُجُه عن الظاهر أنّه ممّن حرّف کلمة الله و کان من الاخسرین فی کتاب مبین».^{۱۷} اشراق خاوری نیز می‌گوید: «از جمله وصایای حتمیه و نصایح صریحه اسم اعظم [یعنی بهاء]، این است که ابواب تأویل را مسدود نمایند و به صریح کتاب، یعنی به معنی لغوی مصطلح قوم تمسک جویند».^{۱۸}

علی محمد شیرازی می‌گوید: «اذن نیست از برای احدی که تفسیر کند به آنچه در بیان نازل شده».^{۱۹} گلیپایگانی، مطالب کتب مقدسه الهیه را به سه دسته احکام و شرایع و سنن، ذکر حوادث ماضیه و ذکر حوادث آتیه تقسیم کرده، تأویل را در قسم آخر جایز می‌داند.^{۲۰} گرچه فهم معانی آیاتی که ذکر حوادث آتیه می‌کنند را خارج از توان همه مردم و علما و فلاسفه دانسته، با استناد به آیات و روایاتی، مختص امی غیر متألّمی که نازل از حضرت احدیت است و نیز قائم موعود می‌داند.^{۲۱} با فرض پذیرش این ادعا، با اثبات عدم امی غیر متألّم بودن «باب» و «بها» و حتی شیخ احمد احسائی، از باب تأکید بیشتر، فهم معانی آیات مذکور از توان اینها هم خارج خواهد شد. در این صورت، باز هم باب تأویل که گلیپایگانی آن را به زحمت توجیّهات بی‌شمار گشوده بود، مسدود می‌گردد.

غیر امی بودن سران بهائیت و اکتسابی بودن علم آنها

در مورد اکتسابی بودن علم احسائی، بها و عبدالبها؛ روزبهانی می‌نویسد:

احسائی دانش خویش را اکتسابی نمی‌داند، بلکه خود را ملهم از ائمه اطهار علیهم‌السلام و بهره‌مند از دانش آنان معرفی می‌کند. اما بررسی زندگی وی، از تحصیلات رسمی او حکایت دارد. در مکارم الآثار آمده است: تحصیلات خود را با فراگیری قرآن نزد پدرش، شیخ زین‌الدین احسائی آغاز کرد. دروس مقدماتی متداول عصر خویش را در همان‌جا نزد عالمان محلی فراگرفت و در سال ۱۸۶۱ق، چون در آن سامان (زادگاهش) کسی را برای رشد و هدایت نیافت، راهی نجف و کربلا شد...^{۲۲} آقا محمدباقر وحید بهبهانی، سیدعلی طباطبایی صاحب ریاض، میرزا مهدی شهرستانی، و سیدمهدی بحرالعلوم و شیخ جعفر کاشف‌الغطاء، اساتید برجسته‌ای هستند که شیخ احمد از وجود آنها بهره‌ور شد.^{۲۳}

اکتسابی بودن علم بها^{۲۴}

او آموزش‌های مقدماتی ادب فارسی و عربی را زیر نظر پدر و معلمان گذراند. اگرچه خود مدعی است که هرگز تحصیلاتی نداشته است. وی در نامه‌ای به ناصرالدین شاه در این‌باره می‌نویسد:

من تحصیل علم نکرده‌ام و در مدارس وارد نشده‌ام. می‌توانید از [مردم] شهری سؤال کنید که در آن ساکن بوده‌ام.^{۳۵} این سؤال را نه همشهریان بهاء‌الله، که عزیزه خانم نوری خواهرش خطاب به عبدالبهاء فرزند بهاء‌الله پاسخ می‌دهد: جناب میرزای ابوی، که از بدایت عمر که بحد بلوغ رسید، به واسطه فراهم بودن اسباب و گرد آمدن اصحاب اشتغال به درس و اهتمام به مشق داشته است و آنی خود را از تحصیل مقدمات، فارغ نمی‌گذاشتند. پس از تحصیل مقدمات عربیت و ادبیت به علم حکمت و مطالب عرفان مایل شده است که به فواید این دو نائل آیند. چنان‌که اغلب شب و روز ایشان به معاشرت حکمای ذی‌شأن و عرفا و درویشان مشغول بود. وقتی که صور اسرافیل ظهور دمیده شد، ایشان مردی بودند که اکثر کلمات حکما و عرفا را دیده و اغلب علائم ظهور را دیده و شنیده و فهمیده...^{۳۶}

اكتسابی بودن علم عبدالبها

مبلغ پیشین بهائی، عبدالحسین آواره (آیتی) در کشف الحیل می‌نویسد:

عبدالبهاء آن‌قدر معلم و مربی دارد که از حد، خارج است. نخستین معلمش، همان پدرش بهاء و بعد از مسافرت پدرش به کوه‌های سلیمانیه، میرزا موسی کلیم و سپس، نزد شیخ عبدالسلام شوافی از حکما و علمای مشهور بغداد تحصیل کرده است.^{۳۷}

البته منابع بسیاری به امی نبودن آنان اشاره کرده‌اند. دکتر صدری به نکته جالبی اشاره می‌کند: منابع بهایی، که به درس خواندن بها تصریح نموده‌اند،^{۳۸} و این جمله‌ای که «من دوست ندارم که اذکار قبل بسیار اظهار شود؛ زیرا که اقوال غیر را ذکر نمودن دلیل است بر علوم کسبی نه بر موهبت الهی»،^{۳۹} ظاهراً از سبب محو آثار پیشین و نیز از انگیزه او در ادعای درس ناخواندگی حکایت می‌کند.^{۳۰} امان‌الله شفا با استنادات بسیار به منابع بهایی، امی نبودن باب و بها را اثبات نموده، چنین می‌گوید: ادعای خلاف آن از سوی عبدالبها به خاطر فریب اغنام الله بوده است.^{۳۱}

اكتسابی بودن علم علی محمد شیرازی

عبدالبها، ادعای عدم تحصیل علم باب را نموده، و همه اهل شیراز را به عنوان گواه صحت ادعای خود معرفی می‌کند.^{۳۲} در حالی که، این جمله در مورد باب معروف است که: «باب چون به سن پنج یا شش سالگی رسید، جناب خال اعظم ایشان را برای فراگرفتن مقدمات زبان فارسی به مکتب، که در محلی به نام «قهوه اولیاء» در نزد استادی، که معروف به شیخ عابد است، می‌سپارد. علی محمد درباره او می‌گوید: ای استاد من مرا نزن که من قلبی نازک دارم.»^{۳۳}

باب در تفسیر سوره بقره، از سیدکاظم با تعبیر «معلمی» می‌کند.^{۳۴}

نمونه‌هایی از تأویلات ابداعی بهائیت و غیر مستند

۱. مراد از معرفت‌الله، معرفت مظهر اوست. مراد از پناه به خدا، پناه به مظهر اوست. مراد از لقاء‌الله، لقاء مظهر اوست.^{۳۵}
۲. مقصود از سماء در کلمات نبویه، سماء دیانت و سماء امر الله است.^{۳۶}
۳. منظور از شمس، قمر و نجوم در یک مقام، امر الله و اولاد او در ظهور دیانت جدید است. در مقامی دیگر، ارکان، احکام و فقهای دیانت سابقه است.^{۳۷}
۴. اطلاق تلویحی «شمس»، به مفهوم «مظهر الهی»، به نقطه بیان (باب) از سوی بها.^{۳۸}
۵. منظور از لقاء، لقای جمال او (بها).^{۳۹}
۶. منظور از مشارق و مغارب، مظاهر الهی و از بین رفتن آنهاست.^{۴۰}
۷. «إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ»، یعنی سماء ادیان، که در هر ظهور مرتفع می‌شود و با ظهور بعد شکافته می‌شود؛ یعنی باطل و منسوخ می‌گردد.^{۴۱}
۸. تفسیر «ابرار» در آیه ۵ سوره دهر به بهائیان.^{۴۲}
۹. منظور از «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»، من (بها) هستم.^{۴۳}
۱۰. تفسیر آیه «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ» (ابراهیم: ۴۸)، به قلوب کسانی که بدون سواد بودند، ولی خداوند به آنها علم لدنی داد.
۱۱. «أَرْضٌ وَسَمَاوَاتٌ» در آیه ۶۷ سوره زمر، سماوات به معنای سماوات ادیان و ارض به معنای ارض معرفت و علم است.
۱۲. در آیه ۷۲ سوره الرحمن، «حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ» = معانی‌ای که در غرفه‌های حکمت، محصور گشته‌اند.
۱۳. در آیه ۱۰ سوره دخان، «دُخَانٌ مُّبِينٌ يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ» مراد آن حوادثی است که برای امتحان مردم است، مانند، قتل موسی علیه السلام، تغییر قبله و داستان مریم علیها السلام «س».
۱۴. در آیه ۷۴ سوره الرحمن، سؤال به معنای شناخت از روی سیمای آنهاست. وقتی نگاه به صورتشان می‌کنند، همه چیز را می‌فهمند و دیگر نیازی به سؤال کردن به مفهوم مصطلح آن ندارند.^{۴۴}
۱۵. اینها برای اثبات گفته‌های خویش، از قرآن استفاده کرده و تفسیر به رأی می‌کنند تا جایی که علاوه بر آنکه بهاء خودش را هم طراز قرآن ناطق، یعنی ائمه اطهار علیهم السلام دانسته، بلکه تفسیرهای شخصی خود را بر تفسیرهای منقول از ائمه اطهار علیهم السلام، مقدم شمرده،

خود را مصداق «ابرار» در آیه شریفه «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا»^{۴۵} شمرده است. اصولاً شخصیت‌سازی برای خود و سایر سران بهائیت، لازمه رسیدن به اهداف و منویات درونی «بها» و سایر سران بهایی است.

۱۶. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: منظور از کروبین، قومی از شیعیان ما در خلف عرش هستند. در این مورد، بها می‌گوید: و اگرچه از ذکر خلف عرش معانی بسیار منظور بوده، هم برحسب ظاهر، هم برحسب باطن و لکن در یک مقام مدلل است بر عدم وجود شیعه، چنانچه در مقام دیگر می‌فرماید: مؤمن مثل کبریت احمر است و بعد به مستمع می‌فرماید: آیا کبریت احمر دیده‌[؟] ملتفت شوید، به این تلویح که ابلغ از تصریح است، دلالت می‌کند بر عدم وجود مؤمن.^{۴۶}

۱۷. تأویل مفهوم ختم نبوت: با توجه به آنچه گذشت، وقتی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: منم آدم و نوح و موسی و عیسی و نیز فرمود: اما النبیون فأننا، پس می‌تواند بگوید: منم آخرین نبی، زیرا بعد از آنکه بدء النبی، بر آن حضرت صادق است، ختم النبی هم صادق است. مظهر خدا اولیت و آخریت بر او معنا ندارد، همچنانکه در خدا معنا ندارد.^{۴۷}

۱۸. باب قیامت را روز ظهور شجره حقیقت [خودش] دانسته و سخن احدی از شیعه یوم قیامت را نفهمیده، بلکه همه موهوماً امری را توهم نموده که عندالله حقیقت ندارد.^{۴۸} مراد از برزخ را هم فاصله بین دو ظهور پیامبران دانسته است.^{۴۹}

بها منظور از قیامت را قیام خود برای نبوت دانسته^{۵۰} و از ساعه، واژه قرآنی به معنی قرآن قیامت است، ساعت بعثت خودش را اراده کرده، و از این‌رو، آیات قرآن را به خودش تأویل کرده است.^{۵۱} او هم مانند باب، قیامت را به معنایی که علمای اسلام قائلند، موهوم می‌داند.^{۵۲}

۱۹. منظور از مصیبت و بلای آخرالزمان، که در کتاب *مکاشفات یوحنا*، به عنوان نبرد آرمجدون (باب ۱۶، آیه ۱۴) به آن اشاره شده و در متون مقدس دیگر، هم به آن اشاره شده، «حادثه بدشت» و نیز جنگ جهانی اول و دوم است. البته، مترجم همین مقاله نبرد آرمجدون را نبرد نهایی خیر و شر و به‌طور کلی، مبارزه شدید نور با ظلمت دانسته، می‌گوید: علاوه بر مسیحیت، دین زرتشتی نیز آن را پیش‌بینی کرده است.^{۵۳}

۲۰. منظور از الصیحه، القارعة، الحاقه، الساهره، الطامة، الصاخة، الازفة، الفزع الاكبر، الصور، النافور و مثل آنها، الواح(نامه‌های بها) است.^{۴۴}
۲۱. مراد از «وجه الله» در آیه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»، وجود بها است.^{۴۵}
۲۲. یکی از محققان بهایی، هزاره‌ای که در کتاب مقدس به آن اشاره شده است، که بعد از ظهور حضرت مسیح علیه السلام است،^{۴۶} این هزاره را ابتدا به سه هزاره قبل، حین و بعد از هزاره تقسیم نموده، می‌گوید: مراد از هزاره، هزاره قبل است که از سال شروع ادعای باب (۱۲۶۰ق) شروع شده است و در آن صلح و امنیت برقرار می‌شود. (صالح اصغر و اکبر) و دلیلش، سخن عبدالبها است.^{۴۷}

نتیجه بحث

استناد بها در تأویلات خویش به آیه هفتم آل عمران باطل است: زیرا:

۱. تأویل در آیه مذکور و بقیه آیات ربطی به مقصود بها ندارد. اصلاً مربوط به مبحث الفاظ و معانی آن نبوده، بلکه امور عینی مراد است.
۲. مطابق آیات مذکور، جز خدا فقط اهل‌البیت علیهم السلام علم به تأویل دارند، آن هم معلوم نیست به همه تأویلات و همیشه علم داشته باشند؛ یعنی از این آیات مورد اشاره نمی‌توان اثبات کرد که ائمه علیهم السلام، به همه تأویلات و همیشه علم داشته باشند، بلکه این مطلب از ادله دیگر به دست می‌آید.
۳. فعل بها در این مورد را می‌توان «اقتباس» نامید، نه تأویل. در این صورت، اقتباسات وی جعلی و شخصی است و ربطی به مفاهیم اسلامی ندارد؛ زیرا برای مثال در هیچ‌یک از فرق اسلامی معنای قیامت، آن‌چیزی نیست که بها گفته است.
۴. با اینکه سران بهائیت، اعضای فرقه را به شدت از هر گونه تأویل نصوص بهایی منع می‌کنند، اما بسیاری از ادعاهای ایشان مبتنی بر تأویلات است، آن هم تأویلات بدون پشتوانه عقلی و یا تجربی.
۵. اگر استدلال گلبایگانی مدنظر باشد، حتی اگر تأویلات هم پذیرفته شوند، اشکال دیگر این است که تأویل‌گران بهایی هیچ‌یک امی غیر متعلم نیستند. از این رو، تأویل ایشان و به تبع آن، اصل مدعای آنان باطل است.
۶. تأویل و توجیهاات دیگران هم صرف ادعا بوده، دلیلی بر اثبات آنها اقامه نشده است.

مانند آرمجدون، که چند سؤال مطرح است: اولاً، کدام دلیل بر انطباق نبرد آخرالزمان از زبان انبیاء سلف بر جنگ جهانی اول و دوم وجود دارد؟ ثانیاً، بالأخره مراد از آرمجدون چیست؟ ثالثاً، چه ارتباطی بین تپه آرمجدون، که بین اردن و فلسطین است، با کوه کرمل وجود دارد؟ رابعاً، به چه دلیل مراد بها از «عقاب عظیم»، جنگ جهانی باشد؟ و...

دلیل این مدعا، که مراد از «وجه الله»، در آیه شریفه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»، میرزا حسینعلی است، چیست؟ دلیل بر رد ادله‌ای که خدا را مصداق آیه می‌داند، همچنان که مفاد آیه است، کدام است؟ اینکه مراد از مصیبت و بلا، که در کتب مقدس آمده، واقعه بدشت باشد، که طی آن قره‌العین کشف حجاب نموده و مدعی نسخ اسلام شد، به راستی چه دلیلی بر این ادعا اقامه شده است؟ فرضاً که این ادعا درست باشد، آیا این خود، رد مدعای بهائیت نیست؟ چگونه می‌توان از یکسو، ادعای نسخ اسلام نمود و از سوی دیگر، نسخ اسلام را بلا معرفی کرد؟ آیا این دو جمله از تناقضات بهائیت نیست؟ در این جمله، «باب و بها الی آخر الذی لا آخر له ظاهر خواهند شد»،^{۵۸} منظور از این کلام چیست؟ اگر مراد این است که آن دو، تا ابد اشراف بر دنیا دارند،^{۵۹} لازمه آن اثبات نبوتشان است که هیچ دلیلی بر آن اقامه نشده است. اگر منظور این است که آنان در آخر دنیا، که منتهی به قیامت می‌شود، زنده می‌شوند، این همان رجعت است که بها آن را، رجعت صفاتی دانسته، نه بدنی و لذا ربطی به معنای مذکور ندارد.

جایگاه کتب آسمانی در ادیان و «اقدس» در بهائیت

از خصائص اصلی ادیان الهی، ویژگی‌هایی است که باید کتاب مقدس آن دین دارا باشد. به طور کلی نظام الهی، ویژگی‌های خاص خود را دارد. هر کس با مجموعه کتاب و نوشته و ادعا نمی‌تواند دین‌سازی کند. گلبایگانی نیز کتاب را بهترین حجت انبیاء دانسته، رمز آن را در ماندگار بودن آن دانسته است.^{۶۰} در دیدگاه بهایی کتاب خداوند، به عنوان میزان مصون از خطایی که در بین امم نصب گردیده، معرفی شده است. «اقدس» هم از مصادیق کتب الهی،^{۶۱} و راه حل مشکل در عرصه حقوق معرفی شده است.^{۶۲} ابتدا، لازم است اوصاف یک کتاب الهی بیان گردیده، آن‌گاه اقدس یا هر کتاب دیگر، که ادعای الهی بودن دارد، با آن معیار سنجیده شود تا صحت و سقم ادعا روشن شود. بهترین معیار در این

سنجش، کلام خالق کلام در این نوع کتب است. یکی از مفسران قرآن کریم، نظام الهی را این‌گونه توصیف می‌نمایند:^{۶۳}

«در نظام الهی، ابهامی وجود ندارد و همه روشن و روشن‌گر می‌باشند، از جمله:

۱. فرستاده‌اش روشن‌گر است: «رَسُولٌ مُّبِينٌ»؛ (دخان: ۱۳)
 ۲. قرآنش روشن و روشن‌گر است: «قُرْآنٌ مُّبِينٌ»؛ (حجر: ۱)
 ۳. با زبانی روشن و واضح بیان شده: «هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُّبِينٌ»؛ (نحل: ۱۰۳)
 ۴. هشدارهایش نیز بدون ابهام است: «نَذِيرٌ مُّبِينٌ»؛ (اعراف: ۱۸۴)
 ۵. حتی جنگ و صلحش نیز روشن است: «فَتَّحْنَا مُبِينًا»؛ (فتح: ۱)
 ۶. پس هر گروهی در برابر این همه شفافیت مخالفت کند، گمراهی او نیز بسیار روشن است. «وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا»؛ (احزاب: ۳۶)
- و مقرر می‌دارد که:^{۶۴}

«دشمن برای خاموش کردن نور خدا،^{۶۵} از راه‌های مختلفی استفاده می‌کند، از جمله:

۱. تهمت ارتجاع و کهنه‌گرایی می‌زنند: «أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ»؛ (انعام: ۲۵)
۲. می‌گویند این سخنان خیال و پندار است: «أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ»؛ (انبیاء: ۵)
۳. سخنان پیامبر را دروغ و افترا می‌نامند: «أَمْ يَقُولُونَ افْتِرَاءً»؛ (احقاف: ۸)
۴. آیات وحی را سطحی و بی‌ارزش قلمداد می‌کنند: «لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا»؛ (انفال: ۳۱)
۵. برای خداوند رقیب‌تراشی می‌کنند: «وَجَعَلُوا لِلَّهِ أُندَادًا»؛ (ابراهیم: ۳۰)
۶. مردم را از شنیدن آیات الهی باز می‌دارند: «لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ»؛ (فصلت: ۲۶)
۷. به راه و مکتب مؤمنان طعنه می‌زنند و آنان را تحقیر می‌کنند: «وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ»؛ (توبه: ۱۲)
۸. سعی در تخریب مساجد و پایگاه‌های مکتب دارند: «وَسَعَى فِي خَرَابِهَا»؛ (مائده: ۵۷)
۹. سعی در تحریف دین دارند: «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ»؛ (بقره: ۱۱۴)
۱۰. گاهی بدعت‌گذاری در دین دارند: «وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا»؛ (حدید: ۲۷)
۱۱. گاهی حقایق دین را کتمان می‌کنند: «يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ»؛ (بقره: ۱۵۹)
۱۲. دین خداوند را تجزیه می‌کنند: «أَفْتَرُؤُنَا بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ»؛ (بقره: ۴۹)
۱۳. حق و باطل را در هم می‌آمیزند: «وَلَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ»؛ (بقره: ۴۲)
۱۴. در دین خدا غلو می‌کنند: «لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ»؛ (مائده: ۴۲)

۱۵. [همیشه] با مسلمانان به جنگ و ستیز برمی خیزند: «وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ». (بقره: ۲۱۷)

کتاب‌های آسمانی نقش بی‌بدیلی در هدایت انسان‌ها ایفا می‌کند. بها هم به این مطلب اذعان کرده، می‌گوید: «کتاب بهترین حجت خدا است.»^{۶۶} مواظب اوامر الهی در کتاب باشید.^{۶۷} و نیز تصدیق آن شمس معنوی (خودش).^{۶۸} او می‌گوید:

رسیدن به عین الیقین و حق الیقین - قدرت تشخیص حق از باطل -، بی‌آب رفع عطش کند و بی‌نار حرارت محبة الله بیفزاید، بی‌ذهب غنا بخشد - بی‌فنا بقا دهد، اینها برخی اوصافی است که مجاهدین فی الله دارند. مجاهدین فی الله بعد از انقطاع از ماسوی، با مدینه انس می‌گیرند و دلایل قطعیه را از سنبل آن محفل می‌شنوند و آن مدینه، کتب الهیه است در هر عهدی مثلاً، در عهد موسی تورات، در زمان عیسی انجیل و در عهد محمد، رسول الله، فرقان و در این زمان، «بیان» و در عهد «مَنْ يَبْعَثُ اللَّهَ» [منظورش خودش است]، کتاب او [اقدس] که رجوع کل کتاب‌ها به آن کتاب است و مهیمن است بر جمیع کتب و در این مداریل، ارزاق مقدر است و نعم باقیه مقرر غذای روحانی بخشد و نعمت قدمانی چشانند بر اهل تجرید نعمت توحید عطا فرماید بی‌نصیبان را نصیب کرم نماید، ارکان صحرای جهل را کأس علم عنایت کند و هدایت، عنایت، علم، معرفت، ایمان و ایقان کل من فی السموات و الارض در این مداریل مکنون و مخزون گشته.^{۶۹}

پاسخ: دکتر صدری به این مطلب اشاره می‌کند که، بهائیان، اقدس را «مهیمن بر جمیع کتب» و «ناسخ جمیع صحائف» و «مرجع تمام احکام و اوامر و نواهی» می‌شمارند.^{۷۰} بابی‌هایی که از قبول ادعای او امتناع کردند، یکی از انتقاداتشان همین شریعت‌آوری او بود. از این رو، به اعتقاد آنان، نسخ «بیان» نمی‌توانست در فاصله زمانی بسیار کوتاه رخ دهد.^{۷۱} به‌ویژه آنکه، در برخی آثار بهایی گفته شده که تفاوت «بیان» با اقدس، همانند تفاوت «کعبه با سومنات» است.^{۷۲} «بیان» همان کتابی است که برخی از علمای بهایی آن را از لحاظ وسعت و مرجعیت ناسخ قرآن دانسته و معتقدند که باب با آن اسلام را به چالش کشید!^{۷۳} احکام این دو آیین، هیچ مشابهتی با یکدیگر ندارند...^{۷۴} آیت الله تهرانی، پس از ذکر سیزده صفحه از آثار باب، به نکات زیر اشاره می‌نماید:

تا ابد جای خجالت است که بگویم خوانندگان محترم، این آثار را با قرآن و بیانات دیگر ائمه اطهار علیهم‌السلام مقایسه کنند. چندان جای تعجب از صاحب این آثار نیست که خودش را اشرف و افضل از پیامبر و علی علیه‌السلام بداند. شگفتا از بها، که از جمله در صفحه ۱۲۰ و ۱۲۱ ایقان کتاب بیان را در ردیف کتب الهیه مانند قرآن قلمداد نموده و از

کتب الهیه، تعبیر به شهر و مدینه روحانی نموده و از این مدینه، توصیفاتی می‌کند و منظور اصلیش این است که در عصر علی‌محمد، کتاب بیان هم دارای این توصیفات است. این مدینه هر هزار سال یا بیشتر تجدید می‌شود. در پاسخ او باید ظهور نابهنگام خود وی را مطرح و علتش را جویا شد.^{۷۵}

علاوه بر این پاسخ‌ها، بیان چند نکته خالی از لطف نخواهد بود: لازمه کلام بها که گفت: «کتاب بهترین حجت خدا است»، این است که باید کتاب از سوی خدا باشد. طبق عقل و شرع،^{۷۶} جایگاه کتب آسمانی (الهی) همین است. ولی اگر منظور وی از کتب الهی، «بیان»، «اقدس» و «ایقان» است و منظور از خدا، خودش است، این نظریه باطل است؛ زیرا نه او خداست، نه باب و نه آن دو کتاب، الهی‌اند؛ چراکه اوصافی مانند: غیر آسمانی، غیر معقول، غیر فطری، غیر قابل فهم، غیر عملی، مغلوطن، اصلاحی، تأویلی و متناقض بودن، که از طریق تفکر در کتب - همچنان‌که خود بها امر کرده است - به دست می‌آید، مانع از پذیرش و عمل به آنها می‌گردد.^{۷۷} حتی در کتب اصلاح شده بهایی نیز بسیاری از این اشکالات باز هم دیده می‌شود. بخصوص اقدس، که به قول علامه محیط طباطبایی، بعد از چند بار اصلاح و دخل و تصرف، در آخر چاره‌ای جز پنهان کردن آن از اهل ادب عرب پیدا نمی‌کنند.^{۷۸}

دکتر صدری می‌نویسد: اقدس از حیث صورت، تشابه کامل با متون فقهی اسلامی و به ادعای منابع متأخر بهایی «فقط به اعتبار شیعیان و ایرانیان معاصر با ظهور»، آیین بهایی تدوین شده است.^{۷۹} اما بعداً به علی،^{۸۰} تغییر روش می‌دهند و محققان، یکی از علت‌های عدم نشر آن کتاب در چند دهه اخیر و نیز ترجمه نشدن آن به زبان‌های اروپایی را همین تغییر روش می‌دانند.^{۸۱}

با استناد به گفتار خود بها، اعراض از چنین کتبی ضروری است. اگر هم گفته شود: چون بها پیغمبر است، پس بی‌چون و چرا باید از او تبعیت نمود، خواهیم گفت: اولاً، هذا اول الکلام، باید این ادعا با طرق خاص خودش - از جمله ارائه معجزه، فضایل والای شخصی و علم لدنی، نه با استناد به گفته خود بها ثابت شود. ثانیاً، آثار پیامبران هرگز دارای این اوصاف نیستند؛ چراکه انزال این چنین کتابی از سوی خدا، نافی غرض، حکمت و علم الهی بوده، ضمن اینکه اغراء به جهل از سوی خدا و تکلیف بما لایطاق خواهد بود و همه اینها عقلاً قبیح است؛ چراکه کلما حکم به العقل حکم به الشرع.^{۸۲} از این رو، پیامبر ختمی مرتبت ﷺ امر به طرح و اعراض از روایات منافی قرآن می‌نماید.

اغلاط فراوان ادبی و محتوایی در آثار باب و بها

جالب اینکه، باب برای پوشاندن لباس حجیت به کتاب خویش، تحدی‌گری نموده است. آیت‌الله تهرانی ضمن بیان این نکته، همین آثار باب را دلیل بطلان وی دانسته، یکی از ادله خیانت بها را، تمجیدات بی‌اساس وی از آثار باب می‌داند.^{۸۳} وی عبارت‌پردازی، عرفان‌بافی، عرفان‌بافی، و تأویل‌سازی بها را قوی‌تر از باب دانسته و خطر این‌گونه افراد در گمراهی مردم را بیشتر می‌داند.^{۸۴} برخی از محققان، تحقیق خوبی در این زمینه نموده‌اند که اجمالی از آن ارائه می‌گردد:^{۸۵}

آغاز لوح باب به حاجی میرزا آقاسی (صدر اعظم محمدشاه قاجار)، آغاز شایسته و گویایی است:

الحمد لله الذي تقهر بتقهر تقهر اقتهار قهر قهارته على كينونات المشركات من الممكنات
و الحمد لله الذي تعظم بتعظيم تعظم اعتظام عظم عظمته على ذاتيات المؤتفكات من
الموجودات و الحمد لله الذي تجبر بتجبر تجبر اجتناب جبر جبارته على نفسيات المقدرات
و الحمد لله الذي اقتدر بتقدير تقدر اقتدار قدر قدرته على آيات المهيات...^{۸۶}

واژه تراشی‌های فوق، یادآور واژه‌تراشی‌های ملافیروز^{۸۷} در کتاب مجعول دساتیر است! نظیر: جمساشان جمساس، چمساشان چمساش، خمساشان خمساش، و اسلاس پاساپایس، راساراس تاسایاش، یا فرنوش و ورنوش و اردوش (در معنای خرد و روان و تن ماه!) و وارلاس و فورلاس و ورلاس (در معنای خرد و روان و تن نیر: عطارد!)^{۸۸} [یا نظیر: کلحلحون و شلحلحون سیدکاظم رشتی].

مرحوم حسن نیکو، چند نمونه از اغلاط آثار باب و بها را ذکر نموده، و سپس عبارت جالبی را از آن مرحوم نقل می‌کنند که مقصود ما را برآورده می‌کند:

بنده نمی‌خواهم در عبارت پیچیدگی کنم و اغلاط حضرات را ایراد نمایم؛ زیرا از بس گفته‌اند: «أنا قد جعلناك جلالاً جليلاً للجاللين - جمالاً جميلاً للجمالين - عظماناً عظيماً للعاطمين - نوراً نوراناً للناورين - كبراناً كبيراً للكابرين - عزاناً عزيزاً للعازين - فتحاً فتيحاً للفتاحين - حباباً حبيباً للحابين - شرفاً شريفاً للشارفين، جبراناً جبيراً للجبارين» و امثال ذلك، دیگر ذکر این گونه کلمات بسیار مبتذل و رکیک به نظر می‌آید؛ زیرا خود سید باب و میرزا اقرار و اعتراف نموده‌اند که متابعت قواعد قوم را ننموده‌اند و خود را مظهر «يفعل ما يشاء» و «يحكم ما يريد» می‌دانند و به قیود و حدود صرف، و نحو و قواعد قوم مقید و محدود نخواهند شد. بسیار مناسب است مزاح رفیقی که می‌گفت: اگر بحر و قافیه و معنی از من نطلبند، شاعر ماهری هستم!^{۸۹}

بها تصریح می‌کند که، «لاتزنوا کتاب الله بما عندکم من القواعد و العلوم انه لقسطاس الحق بین الخلق قد یوزن ما عند الامم بهذا القسطاس الاعظم و انه بنفسه لو انتم تعلمون.»^{۹۰}

نمونه‌های بسیاری از اغلاط مانند: جمع بستن کلمات جمع، مانند عوارضات ارضیه،^{۹۱} اطفال‌های اصفهان^{۹۲} و اشتباهات ریاضی و محتوایی وجود دارد. به دلیل اشتباهات فاحش باب، ملا علی‌اکبر اردستانی نامه‌ای به وی نوشته، از اغلاط ادبی در السواح سبعة باب می‌پرسد. باب هم به اشتباهات خود اقرار کرده و آن را این‌گونه توجیه می‌کند که قواعد عربی «قواعد شیطانی» اند.^{۹۳} او می‌گوید:

اگر نکته‌گیری در اعراب و قرائت با قواعد عربیه شود، مردود است؛ زیرا این قواعد، از آیات برداشته می‌شود، نه آیات بر آنها جاری می‌شود و شبهه نیست که صاحب این آیات، نفی این قواعد و علم به آنها را از خود نموده، بلکه هیچ حجتی نزد اولی‌الالباب از عدم علم به آنها و اظهار این نوع آیات و کلمات اعظم‌تر [کذا] نیست...^{۹۴}

در پایان نیز این نکته را متذکر می‌گردند که، زبان برای تفهیم و تفاهم است. هر پیامبری باید به صورت روشن و با زبان قوم خود، با آنها صحبت کند، همچنان‌که آیاتی از قرآن بر این مطلب دلالت دارند.^{۹۵} چون زبان رایج در ایران فارسی بود، لذا آیاتشان - که نشانه معجزه خود می‌دانند! - را به زبان فارسی نازل فرمودند. از طرفی هم، چون فکر کردند وحی باید به زبان عربی باشد، بسیاری از کتبشان را به زبان عربی - نازل می‌کردند. جالب اینکه، بها و فرزندان و جانشینان وی، عملاً این منطق یعنی آنارشیسم ادبی، را قبول نداشتند. حتی کتاب مقدسشان (اقدس) را در هنگام چاپ به طور مفصل ویرایش کردند. در چاپ‌های بعدی نیز غلط‌های بجا مانده را اصلاح نمودند.^{۹۶} محققان مذکور، مناظرات و توبه‌های باب را نیز مستنداً ذکر نموده‌اند.^{۹۷}

تقریباً همه محققان در عرصه بهائیت، به این اغلاط اشاره نموده‌اند. از جمله آیت‌الله تهرانی، که به برخی از اشتباهات ادبی بها اشاره نموده‌اند.^{۹۸}

احمد کسروی، ایرادات زیادی وارد نموده است. یکی از آنها، در همین زمینه است که با بیان آن و پاسخ‌هایی که به برخی از شبهات داده‌اند، این بخش را به پایان می‌بریم. وی می‌نویسد:

یک ایراد بزرگ دیگر، عربی‌گویی‌های باب و بها است. این از چند راه جای ایراد است: نخست، اینان از کوتاه‌بینی چنین می‌دانسته‌اند که زبان فرّهش (وحی) جز عربی نتواند بود. چنین می‌دانسته‌اند که تنها دلیل پیغمبر اسلام، به راستگویی‌اش، قرآن می‌بوده، اینان نیز باید مانند آن را پدید آورند. این است که به عربی‌گویی پرداخته، آن‌گاه کوشیده‌اند که تا

توانند مانده‌سازی [همانندسازی] کنند و به ویژه بهاء، که خواسته دست‌مانده آیه‌های قرآن را سازد. این است همچون قرآن پیاپی آورده: «لو اتمتعلمون»، «أنه لهو الغفور الکریم»، «أنه لهو الباقی الکافی الغفور الرحیم» و مانند اینها.

دوم، باب و بها هر دو شان عربی را نیک نمی‌دانسته و جمله‌های غلط آورده‌اند. پاسخ‌هایی که در این باره داده‌اند، در پیش آورده‌ام. نوشته‌های باب بسیار غلط می‌باشد و در بسیار جاها درخور فهم نیست. اما بهاء، چنان‌که نوشته‌اند، برخی از یارانش نوشته‌های او را درست می‌گردانیده‌اند. با این حال، در آنها نیز غلط بسیار است. گذشته از آنکه جمله‌هایش خنک و عامیانه می‌باشد. ناشیگری از هر سوی آن پیدا است.

می‌دانم بهائیان این را به گردن نخواهند گفت [گرفت] و دلیل خواهند خواست. این است یک جمله از نوشته‌های او را به عنوان نمونه می‌آورم. همان لوح احمد، که آن را شاهکار خود شمرده و برای هر بار خواندنش، مزد صد شهید نوید داده. جمله نخست او این است: هذه ورقة الفردوس تغن علی افنان سدرة البقاء بالحن قدس ملیح. معنی آنکه، «این برگ بهشت است و آواز می‌خواند به روی شاخه‌های درخت کنار بازماندن (بقاء) با آهنگ‌های نمک‌دار پاکی (قدس).

در این یک جمله، غلط‌هایی هست که یکایک می‌شماریم: ۱. «تغن» اگر به معنی «آواز خواندن» است، بایستی بگوید: «تغنی»؛ ۲. بایستی به سر «قدس»، الف و لام آورد و بگوید «القدس»؛ ۳. «ملیح» اگر صفت «الحن» است، بایستی بگوید: «الملیحة». در این واژه، دو غلط رخ داد: یکی آنکه به جای «معرفه»، «نکره» آورده، دیگری آنکه به جای «مذکر»، «مؤنث» یاد کرده.

از آن سوی، خواندن برگ به روی شاخه‌ها چه معنی می‌دارد؟!... آن بلبل است که بر روی شاخه‌ها خواند، نه برگ.^{۹۹} از این گذشته، «سدر»، درخت کُنار، در عربستان و جاهای بی‌آب پیدا می‌شود و اینکه در قرآن نامش آمده، بهر آن است که درخت دیگری در عربستان کمتر شناخته می‌بوده. در ایران، این همه درخت‌های گوناگون می‌باشد و کمتر کسی درخت کُنار را دیده، چه جای یاد آن می‌بوده؟! تنها این یکی نیست. بیشتر جمله‌هایش از این گونه است.

در اینجا بهائیان پاسخ‌هایی می‌دهند که اگر ندادندی بهتر بودی. مثلاً می‌گویند: «کتاب اصلی جمال مبارک، ایقان است که به فارسی نوشته». در حالی که، این دروغ است. ایقان را بهاء‌اله پیش از دعوی من یظهره اللهی^{۱۰۰} نوشته. کتاب ارجدار او، که با قرآن برابر می‌شمارند، اقدس می‌باشد که سراسر به عربی است. همچنین باب، کتاب نخستش که در برابر قرآن نوشته، تفسیر سوره کوثر است که آن نیز سراسر به عربی است. اما بیان اگرچه آن را به عربی و فارسی هر دو نوشته، ولی عربیش بیشتر می‌باشد.

به هر حال، این بی‌گمان است که باب و بهاء، زبان فرهنگ را جز عربی نمی‌شناخته‌اند و هر یکی می‌خواستند در برابر قرآن همانندسازی کنند. بهاء‌الله، نماز و دعا و زیارت‌نامه را نیز به عربی ساخته است. اینکه گاهی فارسی نیز نوشته‌اند، از این رو است که فارسی می‌دانسته‌اند و به هوس نوشتن با آن افتاده‌اند. چنانکه پسر عبدالبهاء، چون سال‌ها در استانبول و ادرنه، در میان ترک‌ها زیسته و ترکی یاد گرفته بود، هوسبازانه گاهی هم لوح‌های ترکی (که بسیار خنک است) نوشته...

گاهی نیز بهائیان چنین پاسخ می‌دهند: «به قرآن نیز ایراد گرفتند». یکی از میسیونرهای^{۱۱} مسیحی به نام هاشم شامی به قرآن چند ایرادی گرفته و آن دستاویزی در دست اینان گردیده. باید گفت: قرآن در حجاز در میان عرب پدید آمد و کسی به آن ایرادی نگرفت در جای خود، که همگی از استواری و شیوایی جمله‌های آن در شگفت شدند. اگر پس از هزار سال یک میسیونر مزدور مسیحی، چند ایرادی به آن گرفته، پیدا است که چه ارجی به آن توان نهاد؟! آن‌گاه هاشم شامی به سراسر قرآن بیش از پنج یا شش ایراد نگرفته و این جز آن است که جمله‌های بیان سراپا غلط است و اقدس نیز در هر صفحه‌ای چند غلطی توان شمرد...

گاهی نیز کسانی پاسخ می‌دهند: «شما می‌خواهید یک مبعوث الهی را تابع اقوال سببویه گردانید؟» می‌گوییم: این نافهمیدن و یا خود را به نافیهمی زدن است؛ ما گفت‌وگو از سببویه و آخفش نمی‌داریم. گفت‌وگو از این است که هر زبانی، از روی قاعده‌هایی می‌گردد که هر کسی که با آن زبان [سخن] می‌گوید، یا می‌نویسد، باید پیروی از آنها کند، و یا خودش قاعده‌های دیگری را پدید آورد. اینکه کسی به هیچ قاعده‌ای پابستگی ننماید، آن غلط‌گویی و پریشان‌سرایبی است، و چنان کسی را جز کودن نتوان نامید.^{۱۲}

نتیجه‌گیری

از حیث علمی، ادبی، محتوایی و مطابقت با وحی، بهائیت حرفی برای گفتن ندارد. از این‌رو، مجبور به طرق دیگری از قبیل: شعارهای غالباً زیبا و همه‌پسند و رفتار خوب و افعال خوب، بالاخص در اجتماعات غیر بهایی هستند. این نکته از دید خودشان پنهان نیست. آثار ایشان را یا از دید عموم یا پنهان می‌کنند، یا در چاپ‌های بعدی اصلاح می‌کنند. تأویلات و تفاسیر بهایی هم اگر بدون تعصب نگریسته شود، انصافاً بی‌ربط و بی‌اساسند. اساساً مجرای تأویل، الفاظ نیست. بر فرض که چنین باشد، بی‌اصول و مبنا نیست. اگر نبود هیچ ایراد دیگری بر باب و بهاء، همین مورد بر ابطال ادعاهایشان کافی بود. اگر علم لدنی این است، علم عادی کدام است؟

پی‌نوشت‌ها

۱. سایت هایلیان، بخش نمایشگاه.
۲. رک: علی‌اکبر فروتن، مقاله اسلام و دیانت بهایی.
۳. آل‌عمران: ۷ (دوبار)؛ اعراف: ۵۳ (دوبار)؛ و یونس: ۳۹.
۴. یوسف: ۶، ۲۱، ۳۶، ۳۷، ۴۴، ۴۵، ۱۰، ۱۱، ۱۰۱.
۵. نساء: ۵۹؛ اسراء: ۳۵.
۶. کهف: ۷۸ و ۸۲. علامه طباطبائی در المیزان به این موارد اشاره نموده‌اند.
۷. تأویل در قرون نخست اسلام به معنای تفسیر بوده است.
۸. مثلاً، در روایات فراوانی آمده است که حضرت رسول اکرم ﷺ درباره حضرت امیرالمومنین علیؑ فرموده‌اند که وی در آینده، طبق تأویل قرآن مجید خواهد جنگید، همانطور که خود او طبق تنزیل آن جنگیده است.
۹. رک: حسین توفیقی، «تأویل کتاب آسمانی در ادیان ابراهیمی»، هفت آسمان، ش ۱۷، ص ۱۳۷.
۱۰. «وما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم یقولون...»؛ اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد. بعضی از آیه‌ها محکمانند، این آیه‌ها ام‌الکتابند، و بعضی آیه‌ها متشابهاتند. اما آنها که در دلشان میل به باطل است، به سبب فتنه‌جویی و میل به تأویل از متشابهات پیروی می‌کنند. در حالی که، تأویل آن را جز خدای نمی‌داند و آنان که قدم در دانش استوار کرده‌اند می‌گویند: ما بدان ایمان آوردیم، همه از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان پند نمی‌گیرند.
۱۱. محمدجواد اسکندرلو، علوم قرآنی، ص ۳۹۲.
۱۲. عبدالله جوادی‌آملی، تسنیم، ص ۲۲۶.
۱۳. سیدمحمدحسین طباطبائی، المیزان، ذیل آیه ۷ آل‌عمران.
۱۴. مانند: نمل: ۶۵؛ یونس: ۲۰؛ انعام: ۵۹.
۱۵. جن: ۲۷.
۱۶. رک: سیدمحمدحسین طباطبائی، المیزان، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی‌همدانی، ص ۷۵-۸۶؛ علی‌اکبر بابایی، «تأویل قرآن»، معرفت، پیش شماره ۱، ص ۵ و پیش شماره ۲، ص ۵. و شماره ۶، ص ۴۴؛ محمدکاظم شاکر، «تأویل قرآن و رابطه زبان شناختی آن با "تنزیل قرآن"»، معرفت، ش ۲۴، ص ۴۶.
۱۷. اقدس، ص ۱۰۲.
۱۸. عبدالحمید اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، ص ۳۴۰ - ۳۴۱.
۱۹. رک: مهدی کریمی، بهائیت از ادعا تا واقعیت، نسخه الکترونیکی، ص ۵۶.
۲۰. رک: ابوالفضل محمدبن محمد رضا الجرفادقانی، الفرائد فی بیان وجوه اقسام الدلیل و البرهان و جواب مسائل انتقد بها حضرة الشيخ عبد السلام علی أهل الايقان، ص ۳۵۳-۳۵۴.
۲۱. رک: همان، ص ۳۶۱.
۲۲. محمدعلی حبیب‌آبادی، مکارم الآثار، ج ۴، ص ۱۱۳۵.
۲۳. دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر سیدکاظم موسوی بجنوردی، ج ۶، ص ۶۶۳.

۲۴. ادعای امی بودن بها در مقاله شخصی سیاح، ص ۶۲؛ ر.ک: امان‌الله شفا، نامه‌ای از سن پالو؛ ر.ک: محمود صدری، دانشنامه جهان اسلام، ر.ک: استغفان لمبدن، بلای عظیم، ارمجدون، و هزاره معهود.
۲۵. عبدالیهاء، مقاله شخصی سیاح، ص ۶۲.
۲۶. رساله تنبیه النائمین، منتشره از سوی مؤمنان به بیان.
۲۷. عبدالحسین آیتی، کشف الحیل، ج ۲، ص ۱۳۴.
۲۸. حسین علی نوری، مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۴۲-۱۳۹، همو، اقتدارات، ص ۱۰۵-۲۸۴.
۲۹. همو، آثار قلم اعلیٰ، ج ۳، ص ۱۱۸.
۳۰. ر.ک: محمود صدری، دانشنامه جهان اسلام، ص ۷۳۸-۷۳۹.
۳۱. امان‌الله شفا با استنادات بسیار به منابع بهایی امی نبودن باب و بها را اثبات نموده چنین می‌گوید که ادعای خلاف آن از سوی عبدالبها به خاطر فریب اغنام الله بوده است. ر.ک: امان‌الله شفا، نامه‌ای از سن پالو، ص ۶۷-۸۸.
۳۲. زعیم‌الدوله، مفتاح باب الابواب، ص ۷۳.
۳۳. نصرت‌الله محمدحسینی، حضرت باب شرح حیات و آثار مبارک و اصول اصحاب عهد اعلیٰ، ص ۱۵۱.
۳۴. امیر پورصالحی، قائم موعود اسلام ﷺ و مدعیان مهدویت، تاریخ معاصر ایران، پاورقی ص ۶۹.
۳۵. جواد تهرانی، بهائی چه می‌گوید، ص ۷.
۳۶. ر.ک: گلپایگانی، فرائد، ص ۳۷۲.
۳۷. همان، ص ۳۷۳.
۳۸. ایقان، ص ۱۳۵.
۳۹. همان، ص ۱۴۲.
۴۰. همان، ص ۳۶.
۴۱. همان، ص ۳۷.
۴۲. همان، ص ۳۵.
۴۳. همان، ص ۱۵.
۴۴. تمام تأویلات مذکور از ایقان است. ر.ک: اسلمنت، بهاء‌الله و عصر جدید، ص ۲۹-۳۰؛ ایقان، ص ۷۶.
۴۵. ایقان، ص ۳۵.
۴۶. همان، ص ۶۶.
۴۷. همان، ص ۱۳۶.
۴۸. ر.ک: علامه مصطفوی، محاکمه و بررسی باب و بها.
۴۹. جواد تهرانی، بهائی چه می‌گوید، ص ۷.
۵۰. ایقان، ص ۶۵.
۵۱. ر.ک: اقدس، ص ۱۰۲، س ۳؛ مکاتیب عبدالبها، ص ۳۳، س ۱۵؛ اقدس، ص ۲۵۲، س ۹؛ مکاتیب ثانی عبدالبها، ص ۱۶۵، س ۱۱؛ که علائم قیامت در برخی از اینها شمرده شده از نظر آنها.

۵۲. «اکثر علما چون این آیات را ادراک ننموده‌اند و از مقصود قیامت واقف نشده‌اند، لهذا جمیع را به قیامت موهوم من حیث لا یشرع تفسیر می‌نمایند.» (ایقان، پیشین، ص ۶۵).

۵۳. استفن لمبدن، مقاله *بلای عظیم، ارمجدون، و هزاره معهود*.

وی می‌نویسد: اصطلاح مصیبت و بلا، که در کتاب مقدس و قرآن در مورد معاد آمده مانند سوره واقعه منظور، حادثه دشت بدشت - که طی آن باب اعدام و اسلام نسخ شد - و دو جنگ جهانی است. همچنان که حضرت ولی امر الله در کتاب *گاد پاسزیای* می‌فرماید: «در آن روز تاریخی نقره ناقور به صدا درآمد و نفخه صور مرتفع گردید. طامه کبری، که در آیات قرآنیه مذکور است، ظاهر و هویدا گشت.» قرن بدیع، طبع کانادا، ص ۹۶. طبق منابع بهائی نبرد ارمجدون دارای مفاهیمی از این قرار است: ۱. معنی ظاهری: همان جنگ‌های ملموس و عینی سده بیستم است؛ ۲. معنای غیرظاهری: انواع حرکت‌های ایذایی ضدبهایبی یا حمله عینی و ملموس عقیدتی به بهائیت. انبیاء بها (در سال ۱۸۵۸ در فقره ۶۳ کلمات مکنونه فارسی با تعبیر: «بلای ناگهانی و عقاب عظیم») و عبدالبها (باتعبیر: چه که در انتهی نورانیت ملکوت بر ظلمت عالم ناسوت غلبه خواهد کرد. (نجم باختر، مجلد یک، ش ۱۰، صفحات ۱-۲). آنرا پیش‌بینی نموده‌اند. ضمن اینکه عبدالبها، نتیجه آنرا که پیروزی بهائیان باشد را نیز پیش‌بینی نموده‌اند. ارمجدون، که به عنوان کوه مجذو شناخته می‌شود و اکنون غالباً با کوه کرمل یکی دانسته می‌شود و مسیح هم در عککو (عکا) پتولمائیس که نزدیک‌ترین نقطه ورود به میدان نبرد ارمجدون مذکور در عهد جدید است فرود می‌آید.

۵۴. همان.

۵۵. همان: در آثار مقدسه بهائی به این نکته اشاره شده است که در لحظه قبل از اعلام امر، مظهر ظهور الهی وقتی که هنوز کسی به هدف او پی نبرده و به حضرتش اقبال نکرده، وجود «خلقت» هدفمند معلق می‌گردد؛ و کل شیء به هلاکت می‌رسد مگر وجود آن حضرت، یعنی «وجه الله». بعد از آن به فضل الهی و با اقبال پیروان و اصحابش، «خلق جدید» صورت می‌گیرد. (به بیان عربی و فارسی در مورد قیامت و موت رجوع کنید)

۵۶. *مکاشفات*، باب ۲۰ آیه ۱ به بعد.

۵۷. همان با استناد به سخن عبدالبها در:

Tablets of abdu baha abbas vol.III (compl. A.R. windust. chicago: Bahai publishing so ciety), p. 659-660.

۵۸. سوره صبر نازله از قلم حضرت بهاء‌الله، *ایام تسعه*، ص ۲۷۷ این بیان در صفحه ۴۰ دور بهائی هم نقل شده است.

۵۹. اشاره به آیه ۱۰۵ سوره توبه.

۶۰. جواد تهرانی، *بهائی چه می‌گوید*، ص ۱۶.

۶۱. اودوشفر، مقاله *نکاتی چند درباره کتاب احکام جزائی کتاب اقدس*، ترجمه داریوش معانی، با استناد به (مضمون کتاب اقدس شماره‌های ۱۰۰، ۱۴۸ و ۱۸۱)

۶۲. اودوشفر، *جنایت و مکافات*، (دیدگاه‌های بهائی برای حقوق جزائی آینده، Crime and punishment). در مقام اثبات ادعا فقط به مورد قصاص می‌پردازد که آنهم متخذ از قرآن است.

۶۳. محسن قرائتی، *پرتوی از نور*، ص ۶۷۵ - ۶۷۶.
۶۴. همان، ص ۳۵۶ - ۳۵۷.
۶۵. صف: ۸.
۶۶. *ایقان نسخه الکترونیکی*، ص ۶۱، ۱۰۰ و ۱۳۲.
۶۷. همان، ص ۷۷.
۶۸. همان، ص ۲۴.
۶۹. همان، ص ۱۶۴ - ۱۶۶. مفاد اولین جمله «*قدس*»: قسمت اول: اولین واجب چیست؟: شناخت من! قسمت دوم: ملاک هدایت و ضلالت: من! قسمت سوم: انحصار خیر در من! قسمت چهارم: ویژگی‌های «مشرق وحی» یعنی من! قسمت پنجم: ابعاد عرفان من! قسمت ششم: ادعاهای من!
۷۰. ر.ک: محمود صدری، *دانشنامه جهان اسلام*، ص ۷۳۸.
۷۱. *عزیه خاتم نوری*، ص ۴۶-۴۷.
۷۲. گلیایگانی، ۱۳۳۴، ص ۱۶۶.
۷۳. ر.ک: کریستوفر باک، در ورای «خاتم‌النبیین» کتاب مستطاب ایقان.
۷۴. ر.ک: محمود صدری، *دانشنامه جهان اسلام*، ص ۷۳۸.
۷۵. ر.ک: ج تهرانی، *بهائی چه می‌گوید*، ص ۱۵-۳۶. پیرامون اغلاط کتاب اقدس ر.ک:
<http://www.zamaneh.info/articles/774.htm>
۷۶. مانند آیه آخر سوره کهف.
۷۷. جهت اطلاع بیشتر از انتقادات وارد بر کتاب‌های بهائی. ر.ک: <http://www.eteghadat.com/forum>
<http://www.bahairesearch.org/html/index.php?name=News&file=article&sid=266/forum-f77/topic-t6411.html>
۷۸. استاد محیط طباطبایی، کتاب اقدس، *تاریخ معاصر ایران*، ص ۲۲۳-۲۲۸.
۷۹. فرید، ص ۴۲.
۸۰. ۱. شرایط تاریخی و فاصله گرفتن رهبران بهائی از ایران. ۲. عدم موفقیت در جلب نظر مخاطبان اولیه، و نیز مهاجرت شماری از پیروان این آیین به کشورهای غربی و آشنایی رهبران بهائی با اندیشه‌های جدید در دوره اقامت بغداد و استانبول و عکاً عملاً سمت و سوی این آیین را تغییر داد و آن را از صورت آشنای دین‌های شناخته شده بویژه اسلام دور ساخت.
۸۱. ر.ک: محمود صدری، *دانشنامه جهان اسلام*، ص ۷۴۰-۷۴۱.
۸۲. نائینی، *اجود التقریرات*، ج ۱، ص ۴۰۸.
۸۳. ر.ک: ج تهرانی، *بهائی چه می‌گوید*، ج ۱، پاورقی، ص ۲۷، ص ۳۳ و ۳۵-۳۶.
۸۴. همان، پاورقی ص ۳۶.
۸۵. ر.ک: ابراهیم کاویان و سعید باغستانی، *میرزا علی محمد باب: از چالش‌های فرارو تا توبه و تکذیب، تاریخ معاصر ایران*.
۸۶. همان، ص ۱۴۶. به نقل از: *عهد اعلی...*، ابوالقاسم افنان (نویسنده بهائی)، ص ۳۵۹.

۸۷. کارگزار کمپانی هند شرقی بریتانیا و منشی و دستیار سرجان ملکم، سفیر انگلیس در دربار فتحعلی شاه
۸۸. همان، ص ۱۴۷؛ عیسی صدیق، یادگار عمر، ۲/ ۲۳۴ - ۲۳۵؛ فردوسی، شاهنامه، مجموعه مقالات محیط طباطبایی، ص ۲۴۱ - ۲۴۳؛ پژوهش‌های صهیونیت، کتاب دوم، گفت و گو با عبدالله شهبازی، ص ۴۹۰ - ۴۹۲.
۸۹. فلسفه نیکو، ۳/ ۳۶ - ۴۱.
۹۰. اقدس، بند ۹۹.
۹۱. عهد اعلی...، ص ۲۷۴. مکتوب باب به دایی کوچک خویش از زندان ماکو.
۹۲. اسدالله مازندرانی، اسرار الآثار، ج ۳، ص ۱۰۴.
۹۳. علی محمد شیرازی، قیوم الاسماء، سوره طیر، آیه ۳۰؛ عهد اعلی...، ص ۱۵۵.
۹۴. بیان فارسی، باب اول، واحد دوم، ص ۱۸.
۹۵. مانند: ابراهیم، ۴، مریم، ۹۷ و دخان ۵۸.
۹۶. ر.ک. محیط طباطبایی، «کتاب اقدس» گوهر، ش ۹، ص ۸۲۰ - ۸۲۱ و ش ۱۱ و ۱۲، ص ۹۱۸ به بعد.
۹۷. ابراهیم کاویان و سعید باغستانی، همان، ص ۱۲۳-۲۲۱.
۹۸. ۱. صفحات ۷، ۳۸، ۵۸ و «نون» در «جنحین»، باید حذف می‌شد؛ زیرا در مقام اضافه است؛ - «لعل»، در چند مورد اشتباه به کار رفته است. از جمله:
- صفحه ۱۳ ایقان، که بر فعل «تجری» داخل شده است. در حالی که، از آنجا که «لعل» کلمه ترجی است، به تنهایی بر فعل وارد نمی‌شود، باید مدخول آن اسم باشد، مگر در صورتی که متصل به ما کافه باشد. مانند: «لعلما أضانت لک النار»
- در صفحه ۴۹، علاوه بر دخول در فعل، «نون» تأکید ثقیله نیز همراه فعل ذکر شده که ترجی با تأکید هم مناسبتی ندارد؛
- در صفحه ۶۶/ یقان، در عبارت «لعل أنتم بمواقع الامر تطلعون»، باید «لعلکم»؛ با ضمیر متصل ذکر می‌شد، نه با ضمیر منفصل. همچنین در صفحه ۸۰ و ۱۰۲؛
- همچنین در صفحه ۱۳۹ ایقان «لعل یستشرق علیک»؛
- «أعظم تر» در صفحه ۲۴ و ۲۸/ یقان. (مانند: علامه مصطفوی، محاکمه و بررسی باب و بها، ص ۸۲-۸۳)؛
- در صفحه ۳۸/ یقان، به جای «مطیورا»، «طائرین» باید گفته می‌شد؛
- در صفحه ۴۹/ یقان، به جای «مشروبا»، باید «مشروبین» گفته می‌شد؛ زیرا اسم کان در این مورد جمع است. خبرش هم باید جمع باشد؛
- در صفحه ۴۹/ یقان، به جای «تغن»، «تغنی» باید می‌گفت. همچنین به جای «مسلوکا»، «سالکا» باید می‌گفت. (ج. تهرانی، بهائی چه می‌گوید، ص ۳۸-۳۹. لازم به ذکر است همچنان که اشاره شد اغلاط محتوایی زیادی هم در آثار آندو مشاهده می‌شود. نمونه دیگر، این دعا از بها است: اللهم إني استلک بشعراتک (ریش‌هایت) التی یتحرک علی صفحات الوجه کما یتحرک علی صفحات الالواح قلمک الاعلی، ادعیه حضرت محبوب، ص ۱۲۳. نسخه الکترونیکی. (ترجمه: استاد مردانی.))

۹۹. در زبان عربی، «وَرَقَة» به معنای برگ، و «ورقاء» به معنی کبوتر است - ویراستار.
۱۰۰. «کسی که خدا ظاهرش خواهد کرد.» منظور پیامبر بعد از باب است که باب وعده‌اش را داده بود. جهت اطلاع بیشتر ر.ک: امیرحسین منطقی، *نقدی بر بهائیت*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۹۰.
۱۰۱. همه‌جا: مسیونر.
۱۰۲. ر.ک: بهرام افراسیابی، *تاریخ جامع بهائیت*، ص ۴۰۹-۴۱۰.

منابع

- اسکندرلو محمد جواد، (با استفاده از تقریرات درس آیت الله معرفت)، *علوم قرآنی*، قم، سازمان حوزه‌ها و مدارس علمیه خارج از کشور، ۱۳۷۹.
- افراسیابی، بهرام، *تاریخ جامع بهائیت*، چ دهم، تهران، مهر فام، ۱۳۸۲.
- امیرپور صالحی، «قائم موعود اسلام» و مدعیان مهدویت «*تاریخ معاصر ایران*»، ش ۴۸، سال ۱۲، پاییز و زمستان ۱۳۸۷.
- بابایی، علی اکبر، «تأویل قرآن»، معرفت، پیش شماره ۱ و پیش شماره ۲، ش ۶، پاییز ۱۳۷۲.
- توفیقی، حسین، «تأویل کتاب آسمانی در ادیان ابراهیمی»، *هفت آسمان*، ش ۱۷، بهار ۱۳۸۲.
- تهرانی، جواد، *بهائی چه می‌گوید*، تهران، چاپ دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۴۶.
- جوادی آملی، عبدالله، *تفسیر تسنیم*، قم، آسراء، ۱۳۸۷.
- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر سیدکاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۹.
- روزبهانی بروجردی، علیرضا، *در جستجوی حقیقت*، (کاوشی در فرقه ضاله بهائیت)، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه، بی تا.
- شاکر، محمدکاظم، «تأویل قرآن و رابطه زبان شناختی آن با تنزیل قرآن»، معرفت، ش ۲۴، بهار ۱۳۷۷.
- شفا، امان‌الله، *نامه‌ای از سن پالو*، گفتار و پاورقی‌ها از مرتضی آخوندی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، بازار سلطانی، ۱۳۴۹.
- صدری، محمود، *دانشنامه جهان اسلام*، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، تهران، ج ۳، حرف ب، مدخل بهائیت، ۱۳۷۶.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، *المیزان*، بیروت - لبنان، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۷ ق.
- ، *المیزان*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، بی تا.
- قزائتی، محسن، *پرتوی از نور* (گزیده تفسیر نور)، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۸.
- کاوایان ابراهیم، و سعید باغستانی، «میرزا علی محمد باب؛ از چالش‌های فرارو تا توبه و تکذیب»، *تاریخ معاصر ایران*، ش ۴۸، سال ۱۲، پاییز و زمستان ۱۳۸۷.
- کریمی، مهدی، *بهائیت از ادعا تا واقعیت*، نسخه الکترونیکی، ص ۵۶ (نسخه الکترونیکی)
- مصطفوی، محاکمه و بررسی باب و بها، تهران، مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، بی تا.
- منطقی، امیرحسین، *نقدی بر بهائیت*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، ۱۳۹۰.
- نائینی، *اجود تقریرات*، بی جا، بی تا، بی تا.
- نیکو، حسن، *فلسفه نیکو*، بی جا، بی تا، بی تا.

منابع بهائی

اشراق خاوری، عبدالحمید، *گنجینه حدود و احکام*، نسخه الکترونیکی.

علی‌اکبر فروتن، مقاله اسلام و دیانت بهایی، طهران، مهر، ۱۳۲۹.
ابوالفضل محمدبن محمد رضا الجرفادقانی، *الفرائد فی بیان وجوه اقسام الدلیل و البرهان و جواب مسائل انتقد بها*
حضرة الشیخ عبد السلام علی أهل الايقان، قاهره، ۱۳۱۵ق
محمدعلی حبیب‌آبادی، *مکارم الآثار*، ج ۴، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
لمبدن، استفن (stephen lambden)، «بلای عظیم، ارمجدون، و هزاره معهود» نشریه bahai studies Reviw ش ۹،
۱۹۹۹/۲۰۰۰.

عزیه خانم، *رساله تنبیه النائمین*، منتشره از سوی مؤمنان به بیان، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
عبدالحسین آیتی، *کشف الحیل*، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
نصرت‌الله محمدحسینی، *حضرت باب شرح حیات و آثار مبارک و اصول اصحاب عهد اعلی*، مؤسسه معارف بهائی،
۱۵۲ بدیع، ۱۹۹۵ میلادی، در (نسخه الکترونیک)
اسلمنت، *بهاء‌الله و عصر جدید*، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
مازندرانی، فاضل، *اسرار الآثار*، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا، ج ۴.
استفن لمبدن (stephen lambden)، *بلای عظیم، ارمجدون، و هزاره معهود*.
اودو شفر، مقاله *نکاتی چند درباره کتاب احکام جزائی کتاب اقدس*، ترجمه داریوش معانی، با استناد به
(مضمون کتاب اقدس شماره‌های ۱۰۰، ۱۴۸ و ۱۸۱)

اودو شفر، *جنایت و مکافات*، (دیدگاه‌های بهائی برای حقوق جزائی آینده، Crime and punishment).

عبدالبهاء، *مکاتیب*، ج ۱.

عبدالبهاء، *مکاتیب ثانی*.

کریستوفر باک، در وری «خاتم‌التبیین» کتاب *مستطاب ايقان*.

نوری، حسین‌علی، *ایقان مصر*، چاپ فرج‌الله زکی، ۱۳۵۲ق.

نوری حسین‌علی، *کتاب مستطاب ايقان*، مصر، الموسوعات بباب الشعرية، ۱۹۰۰م.

نوری، حسین‌علی، *ایقان*، نسخه الکترونیکی.

نوری، حسین‌علی، *اقدس*.

نوری، حسین‌علی، *ایام تسعه*.

نوری، حسین‌علی، *مجموعه آثار قلم اعلی*، ج ۳، بی‌جا، دارالاثار ملی بهائیان ایران.

نوری، حسین‌علی، *ادعیه حضرت محبوب*.

نوری، حسین‌علی، *مجموعه الواح مبارکه*.

نوری، حسین‌علی، *اقتدارات*.

شیرازی، علی محمد، *قیوم الاسماء*.

شیرازی، علی محمد، *بیان فارسی*.

شیرازی، علی محمد، دلائل سبعة.

سایت هایلیان.

stephen lambden, tablets of abdu baha abbas vol.III, compl.A.R. windust, chicago: Bahai publishing society, 1919.

<http://www.zamaneh.info/articles/774.htm>

<http://www.eteghadat.com/forum>

<http://www.bahairesearch.org/html/index.php?name=News&file=article&sid=266/forum-f77/topic-t6411.html>